

ترجمه از «الامام علی صوت العدالة الانسانیة»

تألیف نویسنده آوانا: جورج جورداق

مترجم : دانشمند محترم :

جناب آقای صالحی نجف آبادی

## علی در نظر اروپائیان

در اروپا يك دسته از دانشمندان کنجکاو بوجود آمده که زندگی خود را وقف تحقیق و بررسی اوضاع قدیم مشرق زمین کرده اند و عرب را از این کنجکاری سهم زیاد و اسلام را سهم زیادتری داده اند.



برخی از آنها در این زمینه بقدری عمیقاً نه بحث کرده اند که هیچگاه دانشمندان مشرق که این تحقیقات مربوط بخود آنهاست ، بپایه آنها نمیرسند. و يك عده از این دانشمندان در ادبیت عرب بحدی استاد شده اند که ادبای هم عصر ما که خود فرزند عربیت هستند بمتابۀ آنها نیستند .

و اگر بگوئیم این خاور شناسان

جرج سجمان جورداق (۱)

پرده سیاهی را که عصر های انحطاط بر

۱ - عکس برای ترجمه الامام علی که توسط جناب آقای خسرو شاهی

انجام میشود ارسال گردیده است .

تمدن قدیم و متوسط شرق افکنده بود، بیکسو زده و در تحقیق رابر روی آن گشودند، گزاف نگفته‌ایم، واگر بگوئیم آنها در کشف بسیاری از حقائق تاریخی گذشتهٔ عرب سهم بزرگی دارند مبالغه نکرده‌ایم. و این از آن جهت است که آنها در کنجکاوی و بررسی تاریخ، از اسلوب علمی خالص پیروی میکنند، و آنگاه که بحث در یک موضوع تاریخی را به‌پرده میگیرند با صبر و شکیبایی پیمانندی بتحقیق میپردازند.

ولی در میان آنها افراد خدعه کار و غرض رانی هست که تمام امکانات خود را در راه غرضهای پست بکار برده و در آثار علمی خود بتحریف و قایع و مسخ حقائق پرداخته اند.

بنا بر این در خاور شناسان یک اکثریت منصف وجود دارد که در قضاوت‌های خود، علاوه بر استدلال و تحقیق کاملاً جانب عدل و انصاف را رعایت کرده‌اند، و یک اقلیت منحرف و بی انصاف هست که در بی انصافی خود، یا از عمل غربیها که با نظر مخصوصی بشرق نگاه میکنند (نظر استخفاف و استعمار) پیروی کرده و یا در قضاوت خطا کرده اند که بنظر ما این خطا از آن جهت است که این بیگانه‌نگان که در قرن بیستم زندگی میکنند، نمیتوانند حقیقت اوضاع قدیم مردم مشرق و روحیات آنها و محیط زندگی آنها را درک کنند، زیرا هر حقیقتی را با هر مقیاسی نمیتوان سنجید.

پیش از آنکه دربارهٔ خاور شناسان و در بارهٔ نظر آنها راجع باهام و راجع ببعضی وقایع تاریخی عرب مشرق زمین سخن بگوئیم، لازم میدانیم، نام برخی از شخصیت‌های بزرگ اروپا را غیر خاور -

شناسان در اینجا یاد کنیم تا غریزه شریف انسانیت را که نه بحدود بین شرق و غرب توجه میکند و نه بضالتهای تاریخی که بین این تیره و آن تیره فرق میگذارد، اعتناء دارد - در آنها زنده کنیم و روح واقع بینی را که فاصله‌های بین فرزندان بشریت را بر میدارد و در هر فضا و محیطی بال می‌گشاید، در آنان بجنبش در آوریم.

در طلیمه این بزرگان اروپا که در قضا و تهیای خود خالصانه و عادلانه، از منطق و وجدان و روح حقیقت جوئی پیروی کرده‌اند و عظمت روح عرب را با عباراتی گرم و شاعرانه ستوده‌اند و محمد و علی را چنانچه شایسته مقام نوابغ بزرگ و صاحبان نهضت‌های پسندیده روحی و عقلی و اجتماعی است، توصیف کرده‌اند، باید از شاعر جهانی بزرگ گوته و کارلیل و ژرژ برنارد شو و شاعر فرانسوی لامارتین و گوستاو لوبون و ولزوشا و ایتالیائی کاتیا و بسیاری دیگر غیر از اینها را نام ببریم.

اما خاور شناسان که اینک بدکر نام آنها می‌پردازیم، بدیهی است که در طلیمه نوابغ شرق که محور بحث آنها هستند، از عظمت علی گفتگو میکنند و بدیهی است که در باره شخصیت بی‌مانند امام و بیان تاریخ وی بحث زیاد مینمایند و سخن فراوان می‌گویند و نتیجه بحث و تحقیق آنها در باره علی قهراً اینست که فریفته و دل‌باخته‌وی میشوند و از او تجلیل و احترام میکنند.

مگر یکدسته از آنها که از روی تعصب شدیداً بوی حمله کرده و معاویه و بنی‌امیه را شدیداً تعظیم نموده‌اند.

این غرض ورزی متعصبانه در باره علمی و این ستایش فراوان از بنی امیه، گاهی معلول يك نوع پستی و خست روحی است که در غالباً و فریبکاری را بر استقامت و راستی مقدم میدارد، و گاهی معلول اغراض سیاسی است که بدون توجه با اخلاق فاضله انسانیّت، فقط هدف سیاسی عصری را تعقیب میکنند.

ما فراموش نمیکنیم که بعض این خاور شناسان از آنجهت به علمی تهاجم میکنند که او بعد از پیغمبر کن اول اسلام است، و اوست که شخصیت بزرگ شرقی را که آنها نمیخواهند بفهمند مجسم میکند.

اما ستودن بنی امیه که در بین آنها ابوسفیان و معاویه و یزید و مردان بن حکم و امثال آنها وجود دارد، نتیجه حتمی این روش مغرضانه است، کسی که به پیغمبر و علمی و پیروان مخلص آنها که از ارکان جنبش عظیم اخلاقی و اجتماعی اسلامی بودند حمله کند، طبیعی است که بنی امیه را معیستاید.

اکنون بطور خلاصه بگزارش قسمت اعظم سخنانی که نوابغ اروپا در باره علی گفته اند می پردازیم:

آنان بر دو دسته اند، ، يك دسته چنانب انصاف را رعایت کرده که آنها را آزاد میگذاریم، هرچه میخواهند بگویند و دسته دیگر حقایق را انکار کرده که بسخنان آنان پاسخ میدهیم. از دسته اول یکی فیلسوف انگلیسی، کارلیل است، او در نگارشات خود هر گاه بنام علی بن ابیطالب میرسد، آنچنان شخصیت علوی روح او را باهتر از میآورد و باو نیرو میبخشد که از حدود بحث علمی

خشک تجاوز کرده و شاعرانه سخن میگوید .

قلم او دارای طراوت مخصوصی است ؛ که از نشاط روحی وی سرچشمه میگیرد . بطوری در میان شخصیت علمی شاعرانه سخن میسراید که گوئی صاحب قلم از شیعیان و یاران امام است .

تو خود تصور کن که شخصیت یک امام عربی که بیش از سیزده قرن است از این جهان گذشته است ، تاجه اندازه بزرگ است که یک متفکر انگلیسی معاصر را بر آن میدارد که وی را در ضمن سخنانش بدینگونه بستايد .

او میگوید: «ما بجز اینکه علی را تا سرحد عشق و دلباختگی دوست بداریم چاره نداریم ، زیرا او جوانمردی شریف القدر و بلند پایه است . وجدان پاکش از رحمت و نیکوئی لبریز و قلب آهنینش از شهامت و حماسه مشتعل و فروزان است ، او از شیر شجاع تر بود ولی شهاعتی که بالطف و رأفت و دلسوزی و رقت آمیخته بود که شایسته بود ، قهرمانان صلیب در قرون وسطی چنین باشند . او در کوفه بطور غافلگیر کشته شد و این جنایتی بود که از شدت عدالتش بر خود وارد کرد . وی بحدی عادل بود که همرانسانی را مثل خود عادل می پنداشت ، پیش از مرگش درباره قاتل خود چنین گفت: «اگر من زنده ماندم ، خود دانه او . و اگر در گذشتم شما خود دانید ، اگر خواستید قصاص کنید ، در برابر ضربت او فقط یک ضربت بوی بزنید ، و اگر او را ببخشید بشقوی نزدیکتر خواهد بود» (۱) .

دیگری نویسنده فرانسوی «بارون - کارادیفو» است . او از اسباب

و علل حوادث اسلام عمیقانه بحث میکند و با اسلوب مرتب و جذابی حقایق فراوانی را استکشاف مینماید، و از شجاعت علی در جنگهای مسلمین با قریش سخنانی گفته که از عاطفه تمجید لبریز و از روح حماسه زنده و جاندار است. او میگوید:

**کتابخانه مدرسه فیضیه قم**

«علی دوش بدوش پیغمبر شجاعانه و بی باکانه جنگ کرد و در سربازی کارهای معجز آسا انجام داد، در جنگ بدر در سن بیست سالگی قهرمانان قرشی را بایک ضربت دو نیم میکرد (۱)؛ و در حادثه احد شمشیر پیغمبر «ذوالفقار» را در دست داشت، کلاه خود هارا میشکافت و زره هارا پاره میکرد، و در هجوم بقلعه های یهود در خیبر یک در آهنین را بادست خود کند و آنرا سپر خود قرارداد، و پیغمبر او را فراوان دوست میداشت و اطمینان کامل بوی داشت. (۲)

بعض نویسندگان وزین بر آنند که در تحقیق و بررسی احوال بزرگان فقط باید بنقل حوادث و جمع آوری ارقام با ذکر دلیل آن پرداخت، و برای این رأی خشک دلیل میآورند که: «علم و تحقیق اجازه نمیدهد، نویسنده از متن تاریخ خارج شده و قلم را بدست عواطف و احساسات بسپارد.

من میگویم: این عقیده فقط در دو مورد صحیح است، یکی اینکه خود نویسنده طبعاً خشک و کم عاطفه باشد، در این صورت او مانند

۱- در جنگ بدر امیر المؤمنین (ع) لا اقل بیست و پنجاهاله بوده و

نویسنده از روی مسامحه بیست سال نوشته است. مترجم.

۲- کتاب - مفکر و الاسلام - تألیف بارون کار ادیفو.

معلمین مدارس خواهد بود که با همان روحیه؛ که دربارهٔ جماد بحث میکنند دربارهٔ زندگی و زندگان بدرس و بررسی می بردازند. او هم بغیر از ذکر وقایع و جمع آوری ارقام و آوردن دلیل رأی نمیدهد.

مورد دیگر اینکه شخصیکه تاریخ او مورد گفتگوست، يك فرد معمولی و عادی باشد؛ که نویسنده فقط از جهت آنکه نام آن شخص با حادثهٔ مورد نظر مربوط است، از او نام می برد.

اما آنجا که سخن از شخصی مانند پسر ابوطالب بمیان آید که خود بوجود آورندهٔ تاریخ است و با حوادثی که خود بوجود می آورد ارتباط فکر و عاطفه و موت و حیات دارد، بدیهی است که شخصیت او عاطفهٔ نویسنده را تحریک کرده و او را از بحث علمی خشک بیرون میبرد و در عالم احساسات زنده وارد میکند. از اینرو نویسنده قهرآبادوست و طرفدار گشته و اظهار علاقه میکند (آنجا که موافق با احساساتش باشد) و یا دشمن و منکر شده و اظهار تنفر مینماید (آنجا که با احساساتش مخالف باشد) در هر دو حالت عملش واقعاً منطقی است.

و تاریخ هیچیک از بزرگان مانند تاریخ فرزند ابوطالب عواطف و احساسات نویسنده را هنگامیکه از تاریخ وی بحث میکند، بیدار نمیکند، بنابراین حقیقت است که نویسندگانیکه از شخصیت امام بحث میکنند، دوستی عمیق و احساسات زندهٔ آنها دربارهٔ وی طغیان میکند. مگر اینکه نویسنده آلوده به غرض باشد که در اینصورت ممکن است تا بستان رازمستان و روز را شب تاریک جلوه دهد.

نویسندهٔ سابق الذکر - بارون - کار ادیفو - بیشتر اوقات هنگامیکه

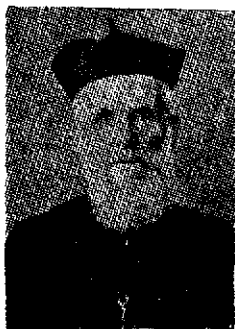
از علی سخن میگوید روح حما سه در عروقتش بجنبش میآید. چنانکه قلم محققانه وی بقلم شاعرانه مبدل میشود. و قتیکه از حادثهٔ جمل بحث میکند، شجاعت علی را بطور بدیع و مؤثری شرح میدهد و از فضائل وی قسمت زیادی نقل مینماید، آنگاه در بارهٔ جوانمردی امام میگوید: «جوانمردی وی بی نظیر و خارق العاده است، و از شجاعت وی و مظاهری شمار آن گفتگو میکند، و سخنان پرارزشی دربارهٔ روح شاعرانه و عواطف او میسر آید و پس از بحث طولانی علی را از قتل عثمان تبرئه میکند و مسئولیت خون وی را بعهدهٔ خویشان و یاران او میگذارد. او پس از آنکه از محبت شیعه نسبت بامام و از اینکه شخصیت بزرگ وی دارای درجاتی از فضائل برجسته و کمال انسانی است، و از علاقهٔ او بپائیان باو که از میان آنها فیلسوف انگلیسی کارلیل نام برده، پس از آنکه دربارهٔ این مطالب مفصل سخن گفته، رأی شخصی خود را دربارهٔ امام در این جمله کویاه که از احترام و محبت عمیق وی حکایت میکند اظهار نموده، میگوید:

«علی قهرمان شجاع و سرباز دلیری است که در عین شجاعت رقیق القلب و در عین سربازی زاهد است، او امام شهید و صاحب روح عمیقی است که سر عذاب الهی در آن پنهان است»

و در برابر این عده از خاورشناسان منصف یک طایفه دیگری وجود دارد که غرض رانی آنانرا کور کرده است. از این رو کوشش میکنند از گوشه و کنار تاریخ، مطالبی را بدست آورند که بگمان خودشان و مقام



امام را ناچیز جلوه دهند. در میان این عده؛ لامنس مستشرق (۱) را باید



یک نمونه کامل از آنها دانست که افکار آنانرا درست مجسم میکند. هدف اصلی این مرد از آن همه سخنانی که در باره امام (ع) و بنی امیه گفته این است که: از معاویه و بنی امیه تمجید کند و دلپهایی بترشد که

معاویه را برجسته تر و بزرگتر از هنری لامنس کشیش بلژیکی

علی عليه السلام معرفی نماید. ما پیش از آنکه بطور اختصار گفته های لامنس را در باره علی عليه السلام و حوادث اسلام که در عرصوی رخ داده بررسی کنیم، باید یک جمله راجع بعلم و دانش او بگوئیم تا جای هیچ اعتراضی را بر خود باقی نگذاریم، لامنس از نظر وسعت اطلاعات و معلومات نابغه کم نظیری است، زیرا هیچ نکته از دقائق تاریخ عربی بروی مخفی نمانده است. او بقدری پرمایه و دانشمند است که هیچ خاورشناس دیگری باین پایه نمیرسد، حافظه اش فوق العاده قوی است، برای نوشته های فراوانی که در باره اسلام زارر، مدارک زیادی نقل میکند که از کثرت آن مدارک انسان بوحشت

(۱) لامنس Lammens یکی از خاورشناسان بلژیکی است بحشای او از

عرب جاهلیت و عهد بنی امیه شهرت فراوان دارد؛ از تألیفات فراوان او (الاسلام) و (الجزیره العربية قبل الهجرة) و (خلافة يزيد) و (معاوية الاول) و (فاطمة) را میتوان نام برد. تولد او در سال (۱۸۶۲) و وفاتش در سال (۱۹۳۷) میلادی بوده است.

میافتد بطوریکه شخص فکر میکند که لامنس بر آنچه مورخین عرب و مستشرقین و آنچه قدماء و متأخرین در باره موضوعات اسلامی نگاشته اند؛ بر تمام آنها احاطه کامل دارد، این حقیقتی است که در باره این مستشرق کثیرالعلم باید گفت .

ولی آنچه در اینجا هدف اصلی ما است این است که این مرد در نوشته های خود غرض ورزی نمود و این همه دانش خود را تباه ساخته است ، زیرا وی دانش و علم خود را برای خدمت بحقیقت استفاده نکرده و آنهمه مدارکی که برای نوشته های خود ذکر میکند بمنظور این نیست که واقع را بیان سازد و اموری را که در تاریخ قدیم عرب مشرق زمین بر دیگران مخفی مانده است روشن سازد ، بلکه با کمال تأسف باید بگوئیم: این دانشمند بدانش فراوان و اطلاعات وسیع خویش ظلم کرده است ، زیرا بیشتر اوقات مقصد اصلی او این است که آنچه را که تاریخ و عقل و منطق و طبیعت حوادث ثابت میکند معکوس گرداند و وارونه جلوه دهد ، بلکه او میخواهد عاطفه محبت و دوستی را که انسان در برابر شخصیت های بزرگ صدر اول اسلام در خود احساس میکند تخطئه کند و هر نوع مهر و علاقه ای که شخص در مقابل فضائل برجسته انسانیت نسبت به پاکان و نیکان در خود می یابد، بخطا و غلط نسبت دهد .

جای تأسف است که وی از این اندازه هم بیشتر منحرف شده در غرض ورزی و اسائه ادب به بزرگان حقیقی شرق حتی از حدود علم و دانش خود نیز تجاوز کرده است ، زیرا هنگامیکه برای يك مطلب

دو وجه بنظرش میآید مدارك فر او انی را که وجه صحیح تأیید میکند ، نادیده مینماید و بمدارك نادری که وجه غلط و نادرست را ثابت مینماید اعتماد میکند. لامنس در آنجا که دلیلهای فراوانی وجود دارد که یکی از کمالات برجسته این بزرگان را ثابت میکند باینکه نوع خشکی و سستی مطلب را بطور ناقص نقل کرده و یا اصلاً از ذکر آن خود داری مینماید ، و آنگاه که مطلبی را مینماید که بگمان خود دلالت بریک نقصانی در آنها میکند بانشاط و حماسه مخصوصی قلم فرسائی کرده و برای اسائه ادب بساحت این بزرگان با طولانی ترین عبارات داد سخن میدهد ، این گونه صفات از صفات دانشمندان عادل نیست ، بلکه این عمل بافتراء نزدیکتر است ، و بدترین افتراء آنست که در صورت و قالبی بریزند که خواننده آنرا یک نوع تحقیق علمی خاصی بیندارد ، خیلی عجیب است که لامنس در این بحثهای خود مدارك فراوانی را که بغرض او کمک نمیکند از بیخ و بن منکر میشود ، ولی مدارك نادری را که بغرض و هدف وی کمک میکند ثابت مینماید ، و رسوا تر از این آنکه گاهی خبر معینی را ذکر میکند که در صحت آن تردید نماید ، سپس اخبار دیگری را نقل مینماید و در صحت آنها تشکیک مینماید ؛ بعداً بر میگردد و بهمان خبری که در صحت آن تردید کرده بود استشهاد مینماید چون بغرض وی طبعاً کمک میکند ، در حالی که اخباری را که در صحت آنها تردید نکرده نادیده میانگارد ، باینکه آن اخبار شایسته اعتماد است .

لامنس تاریخ قدیم عرب مشرق زمین را که تاریخ علی علیه السلام در ضمن

آنهاست، با این اسلوب بررسی میکند، و باین ترتیب از تاریخ محمدمو علی واصحاب آنها باین طرف و از تاریخ ابوسفیان و معاویه و همکاران آنها از طرف دیگر بحث مینماید. از تاریخ آنها در اکثر تألیفات خود بمنظور افتراء بسن گفتگو میکند و از شرح حال اینها بمنظور تمجید و تعظیم سخن میگوید؛ این افتراء و تهمت و تمجید و احترام را تا سرحد مبالغه میرساند. اکنون نمونه‌ئی از افکار و آراء وی را نقل میکنیم:

لامنس در تصنیفات فراوان خود نام علی را نمیبرد مگر اینکه از وی خورده گیری کند و عیبی را برای او بتراشد. او اگر از این شخصیت بیمانند اسم ببرد وی را بکمی ذکاوت توصیف میکند (۱) و راضی نمیشود که بیالغت صاحب نهج البلاغه و ذکاوت و شاعریت قوی او ایمان بیاورد، آنگاه باین اسلوب خدعه کارانه روایاتی را که شهادت و شجاعت وی را ثابت میکند بمسخره میگیرد (۲)

خیلی عجیب است که بیک نویسنده بتواند علی علیه السلام را از بلاغت و روح شاعریت و ذکاوت و شجاعت بی بهره بداند. درحالیکه اینها صفاتی است که ملزوم علوم است چون گرمی که ملازم آتش است، بلکه اینها صفاتی است که معاویه بن ابی سفیان و عمرو بن العاص - که عزیز دل لامنس هستند - درباره علی منکر نشده‌اند، ولی لامنس انکار کرده است، اگر انسان بخواهد از روش لامنس در انکار فضائل برجسته علی پیروی کند میتواند بدون زحمت اصلا

(۱) لامنس (معبویه الاول) بفرانسوی ص ۷۹-۸۳ و (فاطمه) بفرانسوی

وجود علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله و مسیح و سقراط و ناپلئون بناپارت را انکار کند. نه اینکه فقط صفات معینی را در آنها منکر شود.

هیچ چیز آسانتر از این نیست که انسان بعضی صفحات کتابی را سیاه کند و در آن حقیقتی از حقایق را وارونه جلوه دهد و آنرا بعضی مدارک مستند کند و بعضی مراجع حواله نماید.

لامنس باین دروغ و افترائی که برخلاف همهٔ تواریخ بعلی علیه السلام بسته است قناعت نمی‌کند، بلکه در مسلک و روش وی نیز طعن می‌زند. او می‌گوید: علی علیه السلام با همسر خود فاطمه (ع) بد رفتاری مینمود، (۱) با آنکه علی پس از مرگ وی گفت غم‌واندوه من دائم است و شبها خواب و آرام ندارم، «ما حزننی فسرمد و امالیلی فمستهد» این نویسنده تهاجم به علی علیه السلام را بحدی میرساند که می‌گوید پیغمبر به علی علیه السلام بی‌اعتنا بود (۲) و مصاحبت وی را دوست نمیداشت (۳) لامنس حتی يك صفت برجسته در علی علیه السلام سراغ ندارد، بلکه کوشش میکند که وی را از جمیع مزایا تجرید نماید، حتی در مواردی که لازم است شخص با کمال خضوع سر فرود آورد و تعظیم کند او خورده‌گیری میکند. مثلاً این خاورشناس زهد و ریاضت علی علیه السلام و روش پسندیدهٔ وی را که برای تحصیل معاش رنج میبرد و عرق میریخت و حاضر نبود با فریبکاری و تسلط بردیگران امرار معاش کند مورد انتقاد قرار میدهد و این را بر امام عیب میداند که بعد از هجرت به مدینه کار می‌کرد و از دست رنج خویش قوت ضروری را تهیه مینمود و از دست مزد خود خرما می‌خرد و بفاطمه (ع) میداد و میگفت

هم خوردت بخور و هم بفرزندانت بده (۱) این باعث حیرت انسان است که کسی این عمل علی علیه السلام را یک نقطه ضعفی برای وی بداند و باسخریه و اسخفاف آنرا نقل نماید.

آیا اخلاق پیغمبران از این خلق علی علیه السلام برجسته تر است که کار میکنند و رنج میبرد تا قوت خود و خانواده خود را بدست آورد و از معاش دیگران بدون زحمت استفاده نکند.

شگفتا! آیا صفات بزرگان بشریت از این صفت علی بن ابی طالب برجسته تر است که در زندگی خود باین سادگی و باین روح گذشت و طبع بلند رفتار میکند و معاش خود را روی کار و کوشش خویش قرار داده و بر کسی برتری نمیجوید و بزرگی نمیفر و شد، بلکه با اراده حیات و صفای بصیرت و رضایت وجدان کار میکند.

ولی حقیقت این است که لایمنس ناچار است بر امام علیه السلام خرده گیری کند و از این شرافت در عمل و صدق و حقیقت علی علیه السلام در آموزش و شئون دنیا انتقاد نماید. زیرا او خیر و نیکی را فقط در روش معاویه و یزید و عمرو بن العاص و هم دوشان آنها میدانند، که با برتری جوئی و استبداد و بدست آوردن دنیا از راه حیله و تزویر خو گرفته اند. آری کسی که روش معاویه را در نظر با مور می پسندند، نمیتواند روش علی علیه السلام را به پسندد، یا ویران علی علیه السلام در نظر لایمنس از روش نکوهیده برکنار نیستند. او هنگامیکه نام مصلح بزرگ ابوذر غفاری را میبرد از بزرگواری و نیکی و روح مبارزه که در وی بود یاد نمیکنند، و از ستمهایی که بنی امیه بوی

کردند سخنی نمیگویند، ولی گاهی ویرا متعصب میخوانند (۱) و گاهی متعصب اشتراکی و باور علی میدانند (۲) اما طایفه انصار که با علی علیه السلام همراه بودند در نظر لامنس یکی از صفات آنان این است که نسبت به قرشی ها حسد میورزند (۳) و زندهای آنها بر آنها حکومت میکنند (۴) اما قرشی هاییکه انصار نسبت بآنها حسد میورزند ، در نظروی بنی امیه هستند؛ زیرا آنها سزاوارترند که مورد حسد دیگران واقع شوند و بنی هاشم کم ذکاوت هستند و مزایای ندادند که مورد حسد واقع گردند .

اما آنگاه که سخن از بنی امیه و دشمنان پیغمبر و علی بمیان بیاید ، لامنس بفضائل و کمالات آنها کاملاً ایمان دارد ، ابوسفیان در نظروی رئیس بزرگوار مکه است (۵) که در علم و تواضع از فرزند معظم خود معاویه برتری دارد (۶) و او و همسرش هند جگر خوار، شاعر هستند (۷) بلکه از برجسته ترین شعرای قریش میباشد .

امام معاویه بن ابی سفیان ، نزد وی در کمالات بی مانند (۸) و حلیم (۹) و مهمان نواز (۱۰) و نایب سیاسی (۱۱) و مصلح اقتصادی و عمرانی و لشکری (۱۲) و نسبت بهمسران خود شوی شایسته (۱۳) و فرمانروای مدبر و باظرفیت و نمونه پادشاهی (۱۴) و دوستدار شعر و موسیقی (۱۵) بلکه شاعر و دارای ذوق فنی عالی است (۱۶) از اینها گذشته او مربی بافضلی است که فرزندش یزید را با حلیم و صفات نیک بزرگ کرده است (۱۷)

- (۱) معاویه الاول ص ۹۳ (۲) ۲۳۸ (۳) ص ۱۹۰ و ۱۹۴ و ۲۴۵ (۴) ص ۳۱۴-۳۱۵-۳۳۷ (۵) معاویه الاول (۶) ص ۷۹ (۷) ص ۸۹ (۸) ص ۲۵۵ (۹) ص ۶۶-۱۰۸ (۱۰) ص ۱۰۱ (۱۱) ص ۲۱۳ (۱۲) ص ۴۶ (۱۳) ص ۳۱۴ (۱۴) ص ۱۸۹ (۱۵) ص ۲۵۶ (۱۶) ص ۲۵۵ (۱۷) ص ۳۷۵

لامنس ، در معاویه حتی يك عیب هم سراغ ندارد ، تا آنجا که حلم لامنس - که گویا از معاویه بعاریت گرفته است - وی را بر آن داشته است که : جنایات خلیفه اموی راقانونی جلوه داده ؛ و برای این مطلب دلیلی خنده آور بدینگونه آورده است :

میگوید : معاویه مردی نبود که بدون فائده جنایتی را مرتکب شود (۱). یعنی هیچگاه بدون آنکه برای او نفعی داشته باشد کسی را نمیکشت. دیگر بعهده خواننده است که هر طور میخواهد جواب اینطور استدلال و قانونی جلوه دادن جنایت را بدهد .

لامنس - در تمجید و مداحی بین یزید بن معاویه و زیاد بن ابیه و عمرو بن العاص و مروان حکم و بین سائر ائمه و یاران آنها فرقی نمی گذارد. و من بذکر یک نمونه از آن اکتفا میکنم . وی در اثبات شجاعت یزید فراوان سخن گفته (۲) و با خاطری آرام و مطمئن او را بعنوان جوانمرد عرب معرفی کرده ، و همچنین و یرا معدن علم خوانده است (۳) و چیز یکه بیشتر باعث تعجب میشود این است که : لامنس از ذکر مطالبی که فجاج بنی امیه و یاران آنها را در رفتار با مردمی که سر تسلیم باستان آنها نمیسودند آشکار میسازد و آنان را رسوا مینماید خودداری میکند، از اینرودرگاه بحکم سیاق مطالب ناچار میشود از یکی از این مجرمین که بنی امیه آنها را برای شکنجه دادن مخالفین خود می گماشتند نام ببرد؛ بطور سربسته اشاره بجرائم او کرده میگردد ، یا او را طوری توصیف میکند که از مفضویت وی بکا هد و یا جنایات



را پنهان کند .

یکی از آن موارد این است که با کمال بی پروایی عیوب اخلاقی و خوبیهای ضد انسانی شخص قسسی القلب مجرمی را مثل بسر بن ارطاة می پوشانند و این را عیب نمیدانند .

بسر بن ارطاة همان جنایتکاری است که معاویه او را بریاست لشکری خونخوار بسوی جزیره العرب گسیل داشت و باو سفارش کرد که شیعیان علی علیه السلام را به بدترین وجه شکنجه و عذاب بدهد و با قبائل چادر- نشین باخشن ترین سیاست رفتار نماید، در مدینه و طائف و سایر شهرهایی که تسلیم وی نبودند ، تهدید و قتل و غارت پردازد، او هم در میان قبائل بیابان نشین تا آنجا که توانست، با کمال بیرحمی به خشونت و غارت و کشتار پرداخت و بهر سرزمینی که رسید تا سر حد اسراف فساد کرد. و حشیگری و قساوت قلب و ابجدی رسید که وقتی بشام بر میگشت، دو طفل صغیر که از عمید الله بن عباس - حاکم علی علیه السلام بر یمن - بودند، بدون جرم و گناهی سر برید در حالیکه کشتن آن دو بچه کوچک هیچ منفعتی برای او و معاویه نداشت، ولی خست و پستی که در بعض نفوس هست اینطور اقتضاء میکند .

- لامنس - روانمیدارد این مرد جنایتکار را بیدی یاد کند ، زیرا وی بینی امیه خدمت کرده و با علی علیه السلام مبارزه نموده، از اینرو در نظر لامنس شایسته عفو و اغماض است ، اما آنکس که در نزد وی شایسته عفو و اغماض نیست ، علی بن ابیطالب است .

بچه سبب لامنس اینطور بعلی علیه السلام حمله میکند ؟

شاید کسا نیکه این خاور شناس را درست میشناسند تشخیص

بدهند که او در تألیفاتی که راجع به مشرق زمین نوشته، دو غرض دارد: یکی آنکه بطور کلی و عمومی نسبت به شرق طعن بزند و توهین کند، و دیگر آنکه بالکه دار کردن رجال تاریخ عربی و ارکان قومیت عرب شعور ملی عربی را درهم بکوبد، البته خواننده باید این مطالب را از نظر دور ندارد که این خاورشناس، صاحب همان فکری است که باعث شد قسمت بزرگی از بلاد عرب را از مجموع وطن عربی جدا سازند و قومیت دیگری غیر از قومیت عربی بآن نسبت دهند (گویا مقصود تقسیم فلسطین باشد) در این صورت طبیعی است که لامنس ارکان تاریخ عربی را که مورد حمله قرار میدهد، در ردیف آنها بعلمی <sup>عربی</sup> نیز حمله کند و امکانات علمی فراوان خود را در این راه بکار برد و بدین وسیله از راه صحیح علم خارج گردد. و نیز طبیعی است که لامنس گمان میکند: همه کسانی که با علمی جنگ کردند، چه بنی امیه و چه یاران آنها؛ مردان برجسته و بزرگی هستند و در شرق عربی شخصیت بزرگ بغیر آنها وجود ندارد. <sup>پروفسور علوم انسانی و مطالعات فرنگی</sup> آنگاه در اینجا سخن دیگری راجع به قضاوت لامنس، درباره علی و دشمنان وی - بنی امیه داریم که شاید تا حدودی حقیقت، مقصود وی را از اینطور قضاوت آشکار سازد، و از تمایل او بفرسوده ما کی اوول (۱) در نظر

ما کی اوول اهل ایتالیا و مردی سیاسی و صاحب قلم است او به دغلبازی و فریبکاری معروف شده و عقیده اش این است که بشر فقط برای منفعت مادی آفریده شده از اینرو اصول اخلاقی را بکلی انکار میکند و میگوید برای رسیدن بمنفعت مادی هر گونه جنایتی جایز است. تولد او در سال ۱۶۶۹ میلادی در ایتالیا واقع شده و وفاتش در سال ۱۵۲۷ میلادی بوده است

بحوادث پرده بردارد، چگونه برای لامنس که بظاهر يك مؤمن مسیحی است میسر شده است، بعلی بن ایطاب تهاجم کند، بایسکه علی از نظر زهد و تواضع و استقامت و صلابت در راه حق و عظمت اخلاق و قوت ایمان و عمق انسانیت و بزرگی اندوه و مصیبت، از همه خلق بحضرت مسیح نزدیک تر است.

اگر غرض او این نبود که روح شرقی را بطور عموم و روح عربی را بطور خصوص بکوبد و آزرده کند، چگونه ممکن بود، بنزدیک ترین فرد بمسیح تهاجم کند، آری چون علی بزرگترین شخصیتی است که روح شرقی و عربی را مجسم میکند. اینطور مورد حمله لامنس واقع شده است و چگونه برای لامنس که بظاهر مؤمن مسیحی است؛ میسر شده است که معاویه و یزید و ندمای آنها را ستایش کند و از روش آنها بدست آوردن ریاست تمجید نماید؛ او اگر عقیده خالص بفرقه ماکیا و ول نداشت، کجا از این افرادیکه به برنامه هدف مجوز مقدمات است هر چند قربانیهای بدهد، عمل میکنند، تعظیم و احترام میکرد؟

چگونه لامنس بشخصی حمله میکند که میگوید: «هر چه برای خود میپسندی برای دیگران بپسند و آنچه برای خود نمی پسندی برای دیگران نپسند» و «برادرت را بوسیله احسان تو بیخ کن، و بدی او را بانعام بوی از خود بگردان» و «طعام حرام بدطعامی است» و «ظلم بضعیف بدترین ظلم است».

و چگونه روش او را در خوشرفتاری با مردم و دستور بزرگ او را درباره کشور داری و حکومت مسخره میکند، آنگاه کسی را به

بزرگواری و عظمت میستاید که میگوید: «ان الله جنوداً من العسل» یعنی عسل مسموم (که مالک اشتر را با آن مسموم کرد - ترجمه) و چگونه کسی را تمجید میکند که دستور میدهد مردم بیچاره و ناتوان را اگر با ولیعهدی فرزندان پست فطرت و بی پروای او مخالفت کردند اعدام کنند و اگر در بدگویی و لعن بخوش اخلاقتین و کریمترین و عالمتربین افراد، با او موافقت نکردند، آنها را نابود نمایند؟! اگر منظور او کوبیدن و آزرده کردن روح پاک عربی نبود که علی آن را مجسم میکند، نه معاویه، و اگر تمایل بفرسافه ما کیا و اول نداشت؛ چگونه بآن شخصیت بزرگ تهاجم و استهزاء میکرد و این مرد را با تمام نیروی علمی و حماسی خود تمجید مینمود.

روشی که این خاورشناس در تهاجم به علی بن ابیطالب انتخاب کرده، فقط بهنگامی بحال او نتیجه بخش است که بطور کلی به هر خوی با ارزش و به هر بزرگواری و عظمت اخلاقی که در تاریخ قدیم و جدید انسان یافت میشود، حمله کند، و از هر قساوت و جفا و انحرافی، و از هر کبر و خودخواهی که زیان و فساد فراوان بآورد تمجید نماید.

این روش بیش از هر چیز بروش نظامی در میدان جنگ شبیه است که در آنجا برتری با کسی است که با حیل و حمله در راه غلبه کوشش کند. آیا اگر درباره سقراط از لامنس پرسش کنند چه خواهد گفت؟ آیا درباره وی هم همانگونه که درباره علی قضاوت کرده قضاوت خواهد نمود؟ آیا سقراط را با آن روش برجسته قابل مذمت و تهاجم میدانند یا اینکه روش وی را باعث افتخار و عزت بشریت و سرمایه بزرگ اخلاقی

برای انسانیت می‌شمارد؟ اگر روش سقراط را قابل نکوهش بدانند، خود را به پسندیدن نظریه ما کیا و اول معرفی کرده و اگر وی را مستحق مذمت ندانند، مقصود خود را از تهاجم بعلمی درست آشکار نموده است (آزردن روح شرقی و عربی که علمی آنرا جسم میکند. مترجم) آنگاه آیاسقراط بهر حسابی که بکنیم میشود هموزن و هم سنگ علی عليه السلام باشد؟

و پیش از آنکه این بحث را تمام کنیم، لازم میدانیم، آنچه را خاور شناس بزرگ فرانسوی - کازانوف - استاد دانشگاه دی فرانس گفته است نقل نمائیم .

این خاورشناس یکی از افرادی است که درباره امام و امت عربی با نصاب سخن گفته اند .

آنروز که لامنس کتاب خود «معاویة الاول» را منتشر کرد، علی را با معاویة و سائر بنی امیه در میزان سنجش قرار داد و در تهاجم بعلمی و یاران وی و همچنین در مدح و ستایش بنی امیه و یاران آنها مبالغه فریاد کرد کازانوف - در رد گفته های لامنس چنین گفت: «روحیه بنی امیه با طمع بی اندازه بمال و ثروت و حب فتح و غارت و حرص بر ریاست برای بهره مندی از لذات دنیا آمیخته شده بوده .

از این جهت، حق داریم تعجب کنیم که چگونه لامنس توانسته است با میل طبع از این غارتگران ستایش کند و علی را که آنها باوی مکرو خدعه کردند نکوهش و استهزاء نماید. عجب تر از هر چیز مباحثی است که این مؤلف مطلع که اطلاعات و سیع و ی از تاریخ آن عصر شایسته تحسین است، در آن مباحث از این مردم طماع -